

## ناصریسم از شکل‌گیری تا افول

روح‌الله فیض‌الهی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۵/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۷/۶/۶

**چکیده:** ناصریسم<sup>۱</sup> به عنوان یک جریان مهم با ابعاد گسترده در طی سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۰ نقش اصلی را در روند جریان‌های خاورمیانه ایفا نمود و توانست با عملی کردن محدود ایده «وحدت عرب» این ایده را از حد یک نظر بیرون آورد.

این جریان توانست با ایستادگی در مقابل استعمار و اسرائیل این باور را به وجود آورد که مقابله با آنها امکان‌پذیر است و این موجب محبوبیت فراوانی برای جمال عبدالناصر شد و او را تبدیل به یک قهرمان کرد. این جریان در حالی که توانست موفقیت‌های بزرگی به دست آورد اما در نهایت با شکست مواجه شد. در این مقاله به بررسی ابعاد مختلف این جریان و عوامل انحطاط آن پرداخته شده است.

**کلیدواژه‌ها:** خاورمیانه<sup>۲</sup>، وحدت اعراب<sup>۳</sup>، مصر<sup>۴</sup>، جهان عرب<sup>۵</sup>، جمال عبدالناصر<sup>۶</sup>، اسرائیل<sup>۷</sup>.

\* دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی، ورودی ۱۳۸۱، دانشگاه امام صادق (ع).

## مقدمه

استعمار در طول تاریخش توانست تقریباً تمامی سرزمین‌های جهان را تحت سیطره خود درآورد و قرن‌ها ملت‌های جهان چاره‌ای جز گردن نهادن به سلطه آنها نداشتند. در این شرایط رهبرانی در کشورهای مختلف پیدا شدند که ملتشان را در جهت رهایی از یوغ این چپاولگران رهبری کردند و قهرمان مبارزه با استعمار گردیدند. آنها محبوبیت فراوانی را نه تنها در کشور خودشان بلکه در بین تمام ملت‌های رنج دیده جهان بدست آوردند و به همه انسان‌های مستضعف دنیا نشان دادند که با مقاومت در برابر مستکبران می‌توان آنها را به زانو درآورد اگر چه این راه متحمل سختی‌ها و شکست‌هایی باشد. یکی از این رهبران؛ جمال عبدالناصر بود که توانست با ایستادگی در برابر استعمار انگلیس و فرانسه و جانشین آنها در منطقه یعنی اسرائیل ابهت آنها را بشکند و ثابت نماید که ایستادن در برابر ستمگران امکان‌پذیر است. جریانی که او درست کرد از آن با نام ناصریسم یاد می‌شود و در این مقاله به بررسی نقاط ضعف و قوت آن پرداخته شده است.

### ۱- مصر و کودتای جمال عبدالناصر

جمهوری عربی مصر از لحاظ وسعت، موقعیت جغرافیایی، تعداد جمعیت و پیشرفت مهمترین کشور عربی می‌باشد. این کشور در تقاطع سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا قرار گرفته است و سواحل آن در دریای مدیترانه و دریای سرخ به آن اهمیت ویژه‌ای می‌بخشد. این دریاها در حقیقت نقطه آغازین روابط بین‌الملل بوده‌اند. بدین ترتیب کشور مصر به عنوان پلی برای انتقال تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به نقاط دور دست عمل کرده است و توجه به این حقایق تاریخی و جغرافیایی، دیپلماسی مصر را شکل می‌دهد (تکیه‌ای، ۱۳۷۵: ۸۵). به خاطر اهمیت استراتژیک دریای سرخ، کانال سوئز و خلیج عقبه این مناطق نبردهای مهمی را به خود دیده است (کمپ، ۱۳۸۳: ۴۴).

مصر یک کشور حقیقی، ریشه‌دار، با سابقه تمدنی چند هزار ساله و غیر از کشورهایایی است که تاریخ و تمدن و هویت ندارند. نمی‌توان مصر را یک کشور دانست و مثلاً امارات و کویت و یاردن را هم کشوری هم ارزش با آن به شمار آورد که در نیمه دوم قرن بیستم و ساخته شده به دست استعمار انگلیس‌اند. مضاف بر این سابقه تمدنی و فرهنگی مصر مرکز ثقل

و نماد دنیای عرب است. طی سال‌های سال هر حادثه مهمی که در قاهره رخ داده، نتایج اجتناب‌ناپذیری بر تمام جهان عرب داشته است. مانند: یک. زمانی که ناصر بسم در مصر در اوج خود بود، جهان عرب متأثر از اندیشه‌های ناصر به خروش آمد، دو. رشد جریان اسلام‌گرایی در مصر با سابقه طولانی آن در ریشه در اوایل قرن ۲۰ دارد و تأثیر آن در پیدایش جریان‌های فکری اسلام‌گرا در کشورهای عربی، سه. رهبری جهان عرب در مقابله با اسرائیل در مقطعی از تاریخ و چهار. صلح‌طلبی این کشور با اسرائیل و پذیرش این سیاست پس از گذشت یک دهه توسط سایر اعراب همگی نشان از نقش محوری مصر در تحولات جهان عرب و منطقه خاورمیانه و اثرپذیری بقیه اعراب از این کشور دارد (کدیور، ۱۳۷۳: ۱۹).

در سال‌های قبل از کودتای ناصر، رژیم سلطنتی مصر که دست‌نشانده بود اعتبار خود را به کلی از دست داده بود و ملک فاروق<sup>۱</sup> به یک پادشاه فاسد و عیاش تبدیل شده بود. سیاستمداران نه احساس مسئولیت می‌کردند و نه با هم همبستگی داشتند. هیچ یک از دولت‌هایی که پی‌درپی روی کار می‌آمدند قدرت کافی برای مقابله با تنزل دائمی شرایط زندگی مردم مصر را که حاصل افزایش جمعیت بود نداشتند و قادر نبودند انگلیس‌ها را که قسمتی از سرزمین مصر را در اشغال خود داشتند، بیرون کنند.

پس از بازگشت از جنگ اول اعراب - اسرائیل افسران اصلاح‌طلب که اینکه خود را به نام افسران آزاد<sup>۲</sup> می‌نامیدند در قاهره ملاقاتی با هم ترتیب دادند. اینک آنها بیشتر از سابق معتقد شده بودند که تغییر اساسی رژیم برای مصر شدیداً ضروری است. در ۲۴ ژوئیه ۱۹۵۲ بر طبق طرح جمال عبدالناصر، سرفرماندهی نیروهای مسلح در قاهره توسط گردان سیزدهم پیاده نظام اشغال شد و بقیه واحدها؛ المضحی، فرستنده رادیو، مرکز تلفن در تمام مراکز ارتباطی را اشغال کرده و در سرفرماندهی به هم پیوستند. ساعت ۷ صبح انور سادات<sup>۳</sup> پیامی از ایستگاه رادیو قاهره خطاب به ملت مصر فرستاد و وقوع انقلاب را اعلام نمود و جمعیت شادی کنان به خیابان‌ها ریختند (منسفیلد، ۱۳۴۹: ۷۲).

سهولت به قدرت رسیدن افسران بیشتر به دلیل ضعف رژیم بود تا قدرت افسران. کودتاگران همه به گروه افسران متوسط تعلق داشتند و همگی از نظر مردم ناشناخته بودند. آنها برای جلوگیری از تفرقه، ژنرال محمد نجیب<sup>۴</sup> را که حسن شهرت داشت به ریاست

انتخاب کردند. او به ظاهر دارای قدرت بود و در حقیقت شورای انقلاب که دارای ۱۱ عضو به رهبری جمال عبدالناصر بود قدرت را در دست داشتند. برنامه این شورا با هدف‌های بسیار کلی تدوین شده بود تا بتواند آرمان هر یک از گروه‌های سیاسی مصر، از کمونیست‌ها تا اخوان المسلمین<sup>۱۲</sup> و حزب وفد<sup>۱۳</sup> را در برگیرد. مانند اصلاحات در ارتش، مبارزه با فساد و استقلال ملی. در این میان واکنش سفارتخانه‌های خارجی نیز به استثنای انگلیس نامساعد نبود. افسران آزاد برای تحکیم موقعیت خود نخستین اقدام را تصفیه نیروهای مسلح می‌دانستند. آنها افسران ارشدی که به شاه وفادار مانده بودند را اخراج کردند.

کودتای ۲۳ ژوئیه مسلماً ضد انگلیسی بود ولی به هیچ وجه ضد غربی نبود. تا سال ۱۹۵۵ رهبران نظامی جدید متهم می‌شدند که آلت دست آمریکائی‌ها هستند؛ زیرا آمریکا انعقاد قرارداد برای تخلیه ناحیه کانال را تسهیل کرد و کمک اقتصادی خود را به مصر پس از سال ۱۹۵۲ به طرز قابل توجهی افزایش داد. شورای انقلاب یک قانون اصلاحات ارضی را به تصویب رساند که مالکیت را تا دویست فدان (۰/۴۲ هکتار) محدود می‌کرد و این اقدام که به نفع طبقه خرده مالکان بود یک حمایت مردمی و طولانی را برای آنها به وجود آورد. در فوریه ۱۹۵۴ بین شورای انقلاب و نجیب اختلاف افتاد و در نتیجه آن نجیب به کلی از قدرت بر کنار گردید و ناصر تنها رهبر خود کامه مصر شد. با این همه اخوان المسلمین و حزب وفد که هنوز در میان مردم پایگاهی داشتند بر سر راه او قرار گرفتند. آنها طرف نجیب را گرفتند و به همین جهت ناصر در صدد سرکوب آنها بر آمد (گرنویل، ۱۳۷۸: ۸۳۶).

ناصر متوجه بود که از پشتیبانی ارتش و طبقه محرومین برخوردار است. سوسیالیسم همراه با نویدهای آن، برای توده مردم جذاب بود و ناصر به این حقیقت پی برد که اگر منادی آن باشد پایگاه مردمی خود را تقویت خواهد کرد. او بدون ایدئولوژی پیش ساخته‌ای به قدرت رسیده بود و دو وجه مشخص رژیم او، سوسیالیسم و پان عربیسم، فقط به تدریج تحول یافت و انتخاب شد. در عین حال رژیم او در بنیاد، دیکتاتوری نظامی باقی ماند و در عین حال پشتیبانی مردم مصر را نیز کسب کرد. این رژیم به شدت به کارزمای شخص ناصر وابسته بود.

## ۲- مؤلفه‌های جریان ناصریسم

کودتای ۲۳ ژوئیه مصر فی نفسه چندان قابل توجه نبود و از نوع کودتای ۱۹۴۹ سوریه به شمار می‌رفت، ولی چون کودتا در پرجمعیت‌ترین کشور عربی اتفاق افتاده بود و نیز به جهت اوضاع و احوال بین‌المللی، ماهیت رژیم جدید مصر و بیش از همه شخصیت رهبر آن بود که آنرا در کانون سیاست عرب قرار داد و سرآغاز یک سلسله وقایع گردید و دگرگونی‌های عمیقی را در وضع سیاسی منطقه به دنبال داشت از جمله:

الف) شعله‌ور شدن مجدد اختلاف‌های اعراب و اسرائیل؛

ب) کاستن قابل توجه نفوذ بریتانیا و فرانسه در کشورهای عربی؛

پ) استقرار روابط دوستانه بین برخی کشورهای عربی با شوروی؛

ت) جانشین شدن یک قدرت غربی دیگر یعنی آمریکا به جای انگلستان در منطقه (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۴۵).

پس از مدتی موج ناصریسم سراسر جهان عرب را در بر گرفت و بر همه کشورهای منطقه تأثیر گذاشت. در بررسی جریان «ناصريسم» مهمترین مؤلفه‌های آن را این گونه می‌توان بر شمرد:

### ۲-۱- اتحاد اعراب

در این دوران که ملت‌های عرب سال‌ها سیطره استعمار را تجربه کرده بودند، به وجود آمدن اسرائیل به عنوان یک دشمن مشترک که پشت سر آن یک اختلاف تاریخی بود و از طرف دیگر جای پای استعمار در منطقه محسوب می‌شد و مظلومیت آوارگان فلسطینی زمینه را برای وحدت ملت‌های عرب فراهم می‌آورد. ناصر می‌گفت: من در فکر ایجاد امپراتوری عربی نیستم. من می‌خواهم ملتی را از موجودیت خویش آگاه کنم. من با کلمه «پان عرب» میانه‌ای ندارم. من می‌خواهم ملت عرب با یکدیگر پیوستگی پیدا کند، من یک کشور گشا نیستم (یادگاری، ۱۳۶۲: ۱۲۰).

نظریه ناصر درباره «عربیسم» به سه عامل مهم یعنی اشتراک زبان، اشتراک تاریخ و اشتراک در تحمل رنج‌ها و محرومیت‌ها ارتباط دارد. او خود را نماینده توده‌های عرب از بصره تا خارطوم معرفی می‌کرد و قاهره به عنوان مرکز ثقل جهان عرب و ناشر افکار و عقاید رئیس شناخته شد (نجاتی، ۱۳۵۱: ۱۶۰).



ناصر در این زمینه موفقیت‌هایی به دست آورد که مهم‌ترین آن اتحاد با سوریه بود و نهضت او در میان ملت‌های عرب محبوبیت فراوانی پیدا کرد. ناسیونالیست‌های عربی قدیمی، سخت شاد شدند در نظر آنها ایده آل وحدت عرب که پیش از این مانند یک مُثُل افلاطونی یا اندیشه و تصور هگلی در جایی بین آسمان و زمین شناور بود بالاخره در خاک تجسم پیدا کرد و هسته اولیه آن به وجود آمد (رودنسون، ۱۳۶۱: ۱۰۷). فرستنده رادیویی صوت‌العرب که از قاهره برای تمام کشورهای عربی برنامه پخش می‌کرد و وسیله نفوذ ناصرسم در خارج از مصر بود. «صوت‌العرب»<sup>۱۴</sup> با امواج قوی خود سخنرانی‌های ناصر را پخش می‌کرد و «احمد سعید»<sup>۱۵</sup> مفسر آن با بیانی هیجان‌انگیز دانشجویان و دانش‌آموزان و مخالفان حکومت‌های وابسته عربی را به تشکیل یک جبهه متحد دعوت می‌نمود. مطبوعات مصر در توجیه افکار عمومی سهم عمده‌ای داشتند. مهم‌ترین نشریه مصر «الاهرام»<sup>۱۶</sup> که «حسین هیکل»<sup>۱۷</sup> سردبیر آن بود نقش عمده‌ای در توجیه روشنفکران به عهده داشت (حسینی، ۱۳۸۱: ۲۵۴). هیکل یک روشنفکر ناسیونالیست بود چون در شخصیت ناصر تصویر یک رهبر ملی را می‌دید از همه امکانات فرهنگی خود در تشویق مردم مصر به طرفداری از ناصر کمک می‌گرفت.

ناصر با برقرار کردن کنترل بر مطبوعات و سانسور اخبار و ملی کردن رسانه‌های گروهی و تئاتر و سینما و محافل هنری از یک قدرت بزرگ تبلیغات بهره‌مند شده بود و بودجه تبلیغاتی مصر هر روز سنگین‌تر می‌شد. فیلم‌های تبلیغاتی با سرودهای هیجان‌انگیز تهیه می‌شد از جمله فیلم «وطنی الاکبر» که بهترین هنرمندان و خوانندگان و نوازندگان در آن شرکت داشتند و همه با هم ترانه‌های شورانگیز اجرا می‌کردند. آگاهی ناصر از نقش هنر و توجیه اصول انقلاب سبب شد تا مقدم دانشمندان و هنرمندان را گرامی بدارد. او از خوانندگان می‌خواست، تا به جای خواندن ترانه‌های بی‌محتوا به تهیه ترانه‌ها و سرودهای حماسی و هیجان‌انگیز پردازند. خوانندگان مشهور از «ام کلثوم» گرفته تا «محمدین عبدالوهاب» علیه استعمار و در ستایش ناصر به عنوان رهبر جنبش آزادی‌بخش عرب ترانه می‌خواندند. روشنفکران شخصیت ناصر را ستایش می‌کردند و هر جمله از سخنان او را بارها تکرار می‌کردند (یادگاری، ۱۳۶۲: ۱۶۷). ناصر در سخنان خود از آزادی فلسطین و

نابودی ارتجاع و اجتناب‌ناپذیری شکست استعمار به وسیله اعراب و وحدت حیاتی اعراب سخن می‌گفت و این کلمات و جملات در مردم کوچه و خیابان نیز تأثیر می‌گذاشت. ناصر به خلیج فارس با دیدی تجاوزکارانه نگاه می‌کرد. اگر چه خود خلیج فارس را همواره خلیج عربی نمی‌خواند ولی مطبوعات کنترل شده مصر و رادیوی صوت‌العرب و مفسر آن (احمد سعید) همواره خلیج فارس را عربی می‌خواندند، و به یاغیانی که در نظر داشتند در خوزستان ایران اخلاص‌گری کنند لبخند رضایت می‌زدند. به طور کلی ناصر یک میهن‌پرست مصری بود ولی در طبیعت رفتار و کردار او خوی توسعه‌طلبی نیز وجود داشت. مصر به تدریج به سوی تکامل اقتصادی پیش می‌رفت و هر روز که بر عمر رژیم می‌گذشت مسئولان این کشور به فکر تهیه بازارهای جدید برای فروش کالاها و فرآورده‌های صنعتی خود بودند. ناصر به جغرافیایی دنیای عرب سخت چشم دوخته بود و افراد آگاه از لابلای سخنرانی‌های او به این اهداف توسعه‌طلبانه‌اش پی می‌برد.

در سال ۱۹۵۹ ناصر در دمشق ضمن یک سخنرانی آتشین به رژیم قاسم حمله کرد و اظهار داشت: «اعراب به نفت و خرمای عراق نیازمندند یکی از این دو ماده می‌تواند شکم اعراب را سیر و دیگری چرخ‌های صنایع آنان را به حرکت در آورد.» این سخنرانی که تا حدی ناپخته بود چرا که از سویی به دشمنان ناصر در عراق انگیزه‌ای جدید برای حملات تبلیغاتی علیه مصر داد و او متهم به گرایش فاشیستی و استثمار ثروت ملی عراق شد (یادگاری، ۱۳۶۲: ۱۷۵).

## ۲-۲- سوسیالیسم

سوسیالیسم ناصر بیشتر یک ابزار شفاهی بود و اصالت مسلکی نداشت. از این رو عملاً سوسیالیسم به طور کلی همچون شعاری برای رژیم باقی ماند (ناتینگ، ۱۳۵۳: ۳۰۵). ناصر از نیاز به اصلاح اجتماعی به خوبی آگاه بود و بر انقلاب اجتماعی که در آن «طبقات جامعه علیه یکدیگر مبارزه خواهند کرد تا عدالت برای همه هم‌میهنان به دست آید» تأکید می‌کرد. اما ماهیت این انقلاب اجتماعی هنوز مبهم بود، اندیشه‌های ناصر درباره آن هنوز تبلور نیافته بودند. دشواری‌های اقتصادی مبرم مصر انگیزه تعیین‌کننده پذیرش سوسیالیسم بود. (خدروی، ۱۳۶۶: ۱۷۷)

در اثر بحران سوئز که به بسته شدن تمام تجارخانه‌ها، بانک‌ها و شرکت‌های بیمه فرانسوی و انگلیسی در مصر منجر شد، دست دولت در اموال اقتصادی باز شد و در نتیجه اصلاحات ارضی، شرکت‌های تعاونی تشکیل گردید که زیر نظر دولت اداره می‌شد و دولت ۱۰ درصد زمین‌ها را در اختیار گرفت. از زمان بحران سوئز بخش دولتی توسعه یافت و کلمه سوسیالیسم بیش از پیش در سخن‌پردازی‌های رژیم ظاهر شد. ولی چنین وضعی سوسیالیسم نبود و می‌شد آن را کاپیتالیسم تحت مباشرت حکومت نامید.

در ۲۰ ژوئن ۱۹۶۲ کنگره ملی طرح «منشور ملی»<sup>۱۸</sup> را به تصویب رساند که در آن تصریح شده بود که قسمت عمده اقتصاد باید ملی باشد. . . و تا ۸ سال آینده دولت باید دست کم یک چهارم تولید داخلی را در اختیار داشته باشد تا از انحصار جلوگیری نماید (کمپ، ۱۳۷۸: ۱۶۰). ناصر می‌گفت باید نفت در خدمت اعراب قرار بگیرد و اراضی کشاورزی بین کشاورزان تقسیم شود و دولت باید بر وسایل و روابط تولید مسلط گردد؛ این شعارهای سوسیالیستی، حتی کمونیست‌ها را تحت تأثیر قرار داده بود.

### ۲-۳- تقابل با استعمار و امپریالیسم

برای ناصر و مصریان، آرزوی پایان دادن به وضعیت نیمه مستعمره و انقیاد در برابر بریتانیا، در درجه اول بود. نیروهای بریتانیایی مستقر در کانال سوئز، ارتش اشتغال‌گر خاک مصر بودند. شرکت کانال نیز به استناد خود در پاریس، یک بیگانه بود این شرکت در فاصله چند هزار کیلومتری عبور کشتی‌ها را از کانال سوئز اداره می‌کرد و سامان می‌داد. بنابراین عجیب نیست اگر در نیمه قرن بیستم، مصریان شرکت و حامیانشان را به منزله جانشین امپریالیست‌هایی تلقی می‌کردند که برای اولین بار در دهه ۱۹۸۰ مصر را اشغال کرده بودند. غربیان نیز مصریان را عقب‌افتادگانی تلقی می‌کردند که قادر نیستند خودشان کانال را اداره کنند (گرنویل، ۱۳۷۸: ۸۳۷).

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ سالروز سقوط سلطنت در مصر، ناصر طی یک سخنرانی در اسکندریه شرکت کانال سوئز را ملی اعلام کرد و این تصمیم را مقابله به مثل، علیه کشورهای غربی و وسیله تأمین درآمدهایی برای ایجاد سد «آسوان» بر رود نیل دانست.



تصمیم ناصر انعکاس عمیقی در مصر و کشورهای عربی و پایتخت‌های کشورهای غربی داشت. این سخنرانی محبوبیت عظیمی برای ناصر به دنبال داشت زیرا به سه موضوع که برای مصر اهمیت حیاتی داشتند مربوط می‌شد:

یک. استقلال در مقابل قدرت‌های استعماری؛

دو. کنترل رودخانه نیل و منابع کشاورزی کشور؛

سه. کنترل کانال سوئز که هم عامل اساسی در بازرگانی و صنعت مصر بود و هم

مانع اصلی استقلال سیاسی مصر از قرن ۱۹ به شمار می‌رفت.

برای دیگر کشورهای عربی، سیاست مصر یک نمونه بود و ناصر الگو و سرمشق همه کسانی شد که هدفشان پایان بخشیدن به حضور سیاسی و اقتصادی استعمار بود (درینک، ۱۳۶۸: ۲۶۱).

## ۲-۴- عدم تعهد<sup>۱۹</sup>

پایان یافتن جنگ دوم جهانی و استقرار صلح، اردوگاه فاتحان به تدریج به سوی یک همزیستی خصمانه گرایید. دو ابرقدرت بعد از جنگ، تجسم همه‌جانبه این سیاست خصمانه بودند که در اروپا، آفریقا و آسیا و حتی در سازمان ملل متحد، رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. از این رقابت دو بلوک سیاسی - نظامی پدید آمد؛ یکی در شرق به رهبری مسکو<sup>۲۰</sup> و دیگری در غرب به رهبری واشنگتن. نادیده انگاشتن منافع ملل محروم و رعایت نکردن حقوق کشورهای توسعه نیافته موجب ظهور نهضت‌های آزادی‌خواهانه و رشد تشکیلات و سازمان‌های استقلال‌طلبانه شد. موج مبارزه‌های ضد استعماری آسیا و سپس آفریقا را در بر گرفت. به این ترتیب فکر تشکیل کنفرانسی متشکل از کشورهای آسیایی و آفریقایی به وجود آمد و پس از یک رشته تحولات موجب پیدایش جنبش عدم تعهد شد. عدم تعهد یا عدم وابستگی، سیاست رهبران کشورهای می‌شد که صرف‌نظر از نظام‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوت، هدف و آرمان مشترکی را دنبال می‌کردند و آن، رهایی از حلقه نفوذ شرق و غرب بود در رأس این جریان، مارشال تیتو<sup>۲۱</sup> رهبر یوگسلاوی، جواهر لعل نهرو<sup>۲۲</sup> نخست‌وزیر هند، جمال عبدالناصر رهبر مصر و احمد سوکارنو<sup>۲۳</sup> رئیس‌جمهور اندونزی قرار داشت (رشیدی، ۱۳۶۵: ۱۵). در آوریل ۱۹۵۵، ناصر در کنفرانس کشورهای غیر متعهد در باندوگ شرکت

کرد. کنفرانس مزبور چشم‌اندازهای تازه‌ای برای سیاست او گشود و یک توجیه ایدئولوژیک برای خودداری‌اش از ورود به پیمان بغداد و جانبداری از بی‌طرفی فراهم ساخت.

### ۳- ناصریسم در کشورهای عرب

اوج ناصریسم بعد از پیروزی او در سوئز بود. سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ توأم با فعالیت‌های سیاسی وسیعی در کشورهای عربی بود و هر یک از آنها سعی می‌کرد خود را با وضع جدیدی که با بحران مرکز بوجود آمده و نقش مسلطی که مصر به دست آورده بود و همچنین با قرار گرفتن «دکترین آیزنهاور» به جای فعالیت‌های سرّی ولی همه‌جا حاضر دیپلماسی بریتانیا، بنحوی تطبیق دهند. این دوره بی‌ثباتی خصوصاً در سوریه، عراق و لبنان تأثیرهای عمیقی بر جای گذاشت.

مصر در دوران ناصر همانند زمان محمد علی پاشا شاید منابع کافی برای تأمین استقلال و توسعه ملی خویش را دارا بود ولی نه آنقدر که بتواند نقش یک قدرت بزرگ منطقه‌ای را ایفا کند. به علاوه دخالت در یمن یک قطب مقاومت در مقابل نفوذ ناصری را ظاهر کرد و آن عربستان سعودی بود (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۸۲).

### ۳-۱- سوریه

این کشور از زمان استقلال خود هیچ‌گاه از یک رژیم سیاسی با ثبات برخوردار نبوده است و در داخل با جنگ و ستیزهای متعدد احزاب، طایفه‌ها و افراد تضعیف می‌شد و در خارج هم با عراق، از یکسو و اسرائیل از طرف دیگر در کشمکش بود. در چنین موقعیتی رهبران سوریه در مقابل تهدید عراق سیاست اتحاد با مصری‌ها را دنبال کردند. در سال ۱۹۵۶ با فشار حزب بعث که در حکومت سوریه شرکت داشت مذاکره با مصر برای وحدت بین دو کشور انجام گرفت. بازتاب بحران سوئز و پیروز مصر در برابر اسرائیل و استعمارگران، در سوریه به اندازه مصر شدید بود. سوریه به عنوان همبستگی با مصر جریان نفت عراق را در سرزمین خود قطع کرد و دارایی‌های فرانسه و انگلیس را ملی اعلام نمود. این اقدام‌ها تمایلات وحدت‌طلبانه را در سوریه شدت می‌بخشید.

«شکری قوتلی» رئیس جمهور سوریه به اتفاق وزیران دولت خود به قاهره رفت و اتحاد بین دو کشور در اول فوریه ۱۹۵۵ اعلام شد و با یک فرماندم در ۲۲ فوریه تأیید گردید. این دولت جدید «جمهوری متحده عرب»<sup>۲۴</sup> نامیده شد و در واقع نوعی انضمام سوریه به مصر بود. مصری‌ها تحولات را در سوریه آغاز کردند. ناصر فقط به نظارت‌های اداری و پلیسی اعتماد داشت و از احساسات مردم غافل مانده بود و به سرعت محبوبیت عظیمی را که در سوریه به دست آورده بود از دست داد. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ یک گروه از افسران در دمشق کودتا کردند و استقلال سوریه را اعلام داشتند. ناصر برای دستیابی مجدد بر سوریه اقدام نظامی کرد ولی در مقابل الحاق سریع تمام سوریه به کودتا از این کار منصرف شد (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۸۳).

### ۳-۲- عراق

در سیاست عراق طی سال‌های ۱۹۵۰ دو عامل مسلط وجود داشت: یکی جهت‌گیری حکومت به جانب غرب که منجر به شکل‌گیری پیمان بغداد شد و دیگری بالا رفتن درآمد نفت. رهبران عراق با وجود چنین ثروتی امکان ایفای یک نقش فعال را در دنیای عرب به دست آوردند و به صورت مخالفان اصلی رهبری مصر درآمدند. رژیم سلطنتی عراق به رهبری ملک فیصل<sup>۲۵</sup> از خاندان هاشمی و وزیرش نوری سعید شدیداً وابسته به انگلیس بودند. در عراق سیستم توزیع و مالکیت زمین بسیار نامساوی و نامطلوب بود و اعمال قدرت، سرکوب‌کننده و توأم با خشونت بود. جنبش‌هایی که کشورهای عربی را در سال ۱۹۵۶ به حرکت در آورده بود در عراق هم مؤثر افتاد.

انعکاس این جنبش‌ها که به وسیله رادیو انتشار می‌یافت با احساس تعلق داشتن به یک ملت عرب برای رژیم عراق تهدید بزرگی به شمار می‌آمد. نوری سعید برای مقابله با اتحاد مصر و سوریه با اردن (که شاه آن پسرعموی پادشاه عراق بود و هر دو از خاندان هاشمی بودند) متحد شد و یک «اتحاد عرب» فدرال را به وجود آورد و خود نخست‌وزیر آن شد. در این میان در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ کودتایی به وسیله گروه افسران آزاد سازمان یافت که به وسیله ژنرال عبدالکریم قاسم<sup>۲۶</sup> رهبری می‌شد، رژیم سلطنتی را ساقط کرد (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۷۳). ظرف چند ماه کشور خود را از موضع وفادارترین متحد کشورهای غربی به

موضع نزدیک‌ترین متحد شوری مبدل ساخت هر چند به موجب قانون اساسی جمهوری عراق این کشور قسمتی از ملت عرب به شمار می‌رفت.

با وجود شباهت‌های سطحی، تفاوت‌های عمیق بین دو رژیم نظامی مصر و عراق وجود داشت. عراق که از سوریه و مصر ثروتمندتر بود با تقسیم منابع با آن دو کشور به خاطر الحاق به جمهوری متحد عرب نه تنها منافعی نداشت بلکه این کشور را در یک موضع سیاسی تابع قرار می‌داد. در نتیجه پس از مدت کوتاهی در سال ۱۹۵۸ قطع روابط بین بغداد و قاهره اعلام شد. رژیم جدید، عراق را از پیمان بغداد خارج ساخت و به شوروی گرایش پیدا کرد. در مقابل در اختلاف قاسم و ناصر شوروی از قاسم حمایت می‌کرد و سلاح‌های زیادی را روانه عراق کرد.

### ۳-۳- لبنان

مخالفت بین مسیحیان و مسلمانان این کشور مفهوم عمیقی داشت. از نظر مسیحیان لبنان بیشتر یک کشور مدیترانه‌ای بود تا یک کشور عرب، اما وفاداری و اطاعت مسلمانان بیشتر متوجه ملت عرب بود. بحران سال ۱۹۵۶ و بالا گرفتن اعتبار ناصر و الحاق سوریه (همسایه لبنان) به جمهوری متحد عرب، ملی‌گرایان عرب لبنان را نیرو و شهادت بخشید. این دو عامل یعنی بالا گرفتن افکار ملی‌گرایی عرب و افزایش جمعیت مسلمانان در کشوری که بنیادش بر نمادهای جمعی متفاوت نهاده شده بود مسبب یک جنگ داخلی گردید که در مه ۱۹۵۸ آغاز شد. بهانه جنگ را کامیل شمعون<sup>۲۷</sup> رئیس جمهور لبنان با پیوستن به دکترین آیزنهاور فراهم کرد. حوادث لبنان که پس از به وجود آمدن جمهوری متحد عرب پیش آمد از نظر واشنگتن نتیجه توسعه‌طلبی ناصر بود. کودتای بغداد هم که به همین شیوه تفسیر شد. نگرانی کشورهای غربی و متحدان آنها را تشدید کرد. در ۱۵ ژوئیه ۵۰۰۰ تفنگ‌دار دریایی آمریکایی در لبنان پیاده شدند و حضورشان به جنگ داخلی لبنان پایان داد (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۷۸).

### ۳-۴- اردن

در این کشور که اکثریت جمعیت آن فلسطینی و طرفداران ناصر بودند. دولت اردن زیر فشار شدید بریتانیا الحاق خود را به پیمان بغداد اعلام داشت اما با برپا شدن موجی از

تظاهرات اعتراض آمیز پارلمان منحل شد و دولت جدید تصمیم مزبور را لغو کرد. بر اثر تبلیغات ناصر، ملک حسین پادشاه اردن موظف شد از نفوذ کارشناسان و افسران انگلیسی در ارتش اردن بکاهد. ملک حسین مجبور شد، به سمت قاهره گرایش پیدا کند و این یک موفقیت برای ناصر محسوب می شد و آن را به عنوان یک گام پیروزمندانه برای اعراب معرفی کرد (یادگاری، ۱۳۶۲: ۱۶۸).

### ۳-۵- عربستان سعودی

مهم ترین تقابل این کشور با ناصریسم در جنگ یمن بود. بین عربستان سعودی و مصر نوعی جنگ قدرت برای تصاحب رهبری جهان عرب بود. ملک فیصل برای مبارزه با موضوع همبستگی اعراب که ناصر برای مقاصد انقلابی به کار می برد «همبستگی کشورهای مسلمان» را مطرح ساخت که در بازی دیپلماتیک اعراب، کشورهای طرفدار غرب و نیز ایران و پاکستان را هم شامل می شد. در سال ۱۹۶۹ کنفرانس سران کشورهای اسلامی تشکیل شد. در دنیای عرب مراکش، تونس و لیبی و تا حدودی اردن نسبت به عربستان موضع مساعدی اختیار کردند. اما این پیشنهاد از سوی کشورهای انقلابی مانند مصر، سوریه، عراق و الجزایر به شدت رد شد. مصر معتقد بود که این طرح یک حرکت عکس العملی برای مبارزه با ناسیونالیسم عربی می باشد و با هدف تثبیت منافع غرب در جهان عرب طرح ریزی شده است (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۱۴).

### ۳-۶- یمن

در مارس ۱۹۵۸ به جمهوری متحد عرب پیوست، ساختاری که فقط جنبه صوری داشت و شامل هیچ گونه الحاق یا اتحاد واقعی نبود. یمن فاقد هر نوع منابع طبیعی مهم است و تا سال ۱۹۴۸ از دنیای خارج به دور بود. پادشاه یمن با جمهوری متحد عرب در تشکیل فدراسیون دولت های متحد عرب شرکت جست و از اتحاد شوروی اسلحه و مهمات دریافت کرد. در ۲۷ سپتامبر ۱۹۶۲ افسران ارتش یمن با همکاری مشاوران مصری حکومت «بدر» پادشاه یمن را سرنگون کردند و اعلام جمهوری نمودند و سرهنگ «عبداله سلال»<sup>۲۸</sup> به ریاست جمهوری رسید. بدر به کوه ها پناهنده شد و طرفدارانش را برای مبارزه علیه رژیم جدید جمع آوری کرد. به تقاضای رژیم جدید نیروهای مصری دو روز پس از کودتا وارد یمن شدند.

دولت سعودی بدر را از نظر مالی و اسلحه مالی و اسلحه حمایت می‌کرد. آنها با کودتای یمن مخالف بودند. زیرا هم به خاطر اصل حکومت یعنی تبدیل سلطنت به جمهوری و هم از نظر امنیت استراتژیک (به علت حضور نیروهای عظیم مصری در مرزها) خود را مورد تهدید می‌دیدند (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۸۸). جنگ داخلی در یمن آغاز شد. ارتش مصر در مقابل حریفی که از روش‌های چریکی استفاده می‌کرد نمی‌توانست به یک پیروزی سریع و قاطع برسد. آمریکا و بریتانیا هم از طریق عدن برای کمک به سلطنت‌طلبان با سعودی‌ها همکاری می‌کردند. ماجرای یمن به علت طولانی شدن آن سهم بزرگی در افول موقعیت جمهوری متحد عرب و موضع سیاسی ناصر در اواسط دهه ۱۹۶۰ داشت. رشد اقتصادی کاهش یافت و هزینه‌های نظامی افزایش پیدا کرد. در دنیای عرب موجی از مخالفت با ناصر توسعه یافت که به خصوص از نظر ایدئولوژیک و حشمتناک به نظر می‌رسید. مصر از کشورهای غربی که برایشان دفاع از عربستان سعودی اولویت داشت فاصله گرفت. در سال ۱۹۶۵ کمک اقتصادی آمریکا به مصر مجدداً به حال تعلیق در آمد و ناصر تنها مانده و به اسلحه نیاز داشت، ناگزیر شد بیش از پیش به شوروی روی آورد. سرانجام شکست سیاسی و نظامی در یمن به تدریج اعتبار شخصی ناصر را که از سال ۱۹۵۶ مهمترین سرمایه سیاسی او بود. به تحلیل برد (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۹۰).

### ۳-۷- آفریقا

ناصر در آفریقا نیز تأثیرهای زیادی داشت رادیو صدای آفریقا با پخش روزانه برنامه‌های هیجان‌انگیز ضمن تبلیغ دین اسلام توانست به ویژه در آفریقای میانه جنبش‌های ملی و آزادی‌خواه را علیه استعمار بسیج کند. دانشگاه اسلامی مصر هر سال صدها فارغ‌التحصیل داشت و فارغ‌التحصیلان این دانشگاه نه تنها در کشورهای خود میسیون‌های مذهبی را بر عهده داشتند بلکه کادرهای انقلابی را نیز تشکیل می‌دادند. هر سال تعداد زیادی از دانشجویان آفریقایی، در دانشگاه‌های مصر نام‌نویسی می‌کردند و این مسئله در استعمار اروپا موجب وحشت شده بود (یادگاری، ۱۳۶۲: ۱۷۷).

## ۴- تقابل ناصرسیم با اسرائیل اشغالگر

اسرائیل کشوری بود که در زمان سلطه استعمار در منطقه ایجاد شد. بیشتر اسرائیلی‌ها از اروپا به اسرائیل رفته بودند. هم غربی و صهیونیست و هم شکل دیگری از امپریالیسم تلقی می‌شدند. آنها در طی جنگ برای اشغال این سرزمین، صدها هزار فلسطینی عرب را جابجا و آواره کرده بودند اکنون این اعراب در بخشی از دنیا که به خودشان تعلق نداشت، آورده شده بودند. نه اینکه سرهنگ ناصر یا هر یک از رهبران عرب به خاطر اعراب فلسطینی زیاد ناراحت بودند، بلکه اعتبار ناصر، به عنوان رهبر پان عربیسم، در گرو حمایت از خواست اعراب و اعلام دشمنی نسبت به صهیونیست‌های متجاوز بود (گرنویل، ۱۳۷۸: ۸۳۸). در نوامبر ۱۹۴۷ سازمان ملل قطعنامه‌ای تصویب کرد که به موجب آن فلسطین می‌بایست به یک کشور عرب و یک کشور یهود تقسیم می‌شد. در مه ۱۹۴۸ تشکیل دولت اسرائیل در تل‌آویو اعلام شد. بلافاصله پس از آن جنگ میان اسرائیل و کشورهای عرب یعنی مصر، (زمان ملک فاروق)، عراق، سوریه، لبنان، یمن، عربستان سعودی و ماوراء اردن آغاز شد. رهبران اسرائیل ادعا می‌کردند که سراسر فلسطین به آنها تعلق دارد و کشورهای عرب ادعا می‌کردند که این سرزمین تعلق به آنهاست. چیزی از جنگ نگذشته بود که نشانه‌های شکست اعراب آشکار شد. علت این شکست وجود تضادهای حامیان آنها بود و هم ناتوانی رهبران فرومایه‌ای چون فاروق و ملک عبدالله ارتش اسرائیل بخش بزرگی از سرزمینی را که قرار بود به کشور جدید عربی منضم شود اشغال کرد. بیش از ۹۰۰ هزار عرب فلسطین مجبور به ترک زادگاهشان شدند. جنگ فلسطین (۱۹۸۴) پایان یافت و دشمنی میان اعراب و اسرائیل به یکی از سرچشمه‌های دائمی تشنجات بین‌المللی تبدیل شد (علی بابایی، ۱۳۶۹۰: ۳۹۲). در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ ناصر کانال سوئز را ملی اعلام کرد و این اقدام موجب هراس انگلیس و فرانسه شد.

این اقدام از نظر این دو کشور ستیزه‌جویی دیگری از سوی یک دیکتاتور جاه‌طلب بشمار می‌آمد که امنیت خاورمیانه و صلح جهانی را به خطر انداخته بود و باید از این فرصت برای ضربه زدن به او استفاده کرد. از نظر انگلیس موج طرفداری از ناصر برای عراق و اردن که متحدان آنها بودند تهدید بزرگی به شمار می‌رفت. از دیدگاه فرانسه که جنگ‌الجزایر مسأله شماره یک این کشور بود، خصوصتاً با ناصر بیشتر بود. از نظر این دو

کشور، سیاست ناصر شبیه سیاست هیتلر در سال ۱۹۳۸ بود و برای آنکه اشتباه مونیخ تکرار نشود در نظر گرفتند در مقابل ملی کردن کانال سوئز به زور متوسل شوند. آنها با دستاویز قرار دادن جنگ مصر و اسرائیل که توافق محرمانه آن بین سران انگلیسی، فرانسه و اسرائیل صورت گرفته بود؛ در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ به مصر حمله کردند. اسرائیل باریکه غزه و سراسر شبه جزیره سینا را اشغال کرد و نیروی هوایی مشترک فرانسه و انگلیس، به کوبیدن قاهره، اسکندریه و شهرهای حوزه آبراه سوئز پرداختند.

کشورهای عرب و برخی کشورهای سوسیالیستی با انتشار اعلامیه به دفاع از مصر پرداخته و مردم در بحرین، عراق، کویت و سایر کشورهای خلیج فارس به نشانه همدردی با مصر تظاهرات کردند و مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای برای بیرون رفتن اشغال‌گران تصویب کرد و لشکری از سربازان حافظ صلح به مصر اعزام شدند.

با تهدید اتمی انگلیس، فرانسه و اسرائیل از سوی شوروی و فشارهای اقتصادی آمریکا بر این سه کشور آتش‌بس برقرار شد و اسرائیلی‌ها مصر را تخلیه کردند. از دیدگاه آنها، هدف برانداختن ناصر بود که مظهر رادیکالیسم ضد امپریالیستی دنیای عرب بود. اما بحران سوئز نتیجه عکس داد، قرار بود ناصر سقوط کند و در عوض او مقام یک قهرمان ملی عرب و موقعیت یک شخصیت افسانه‌ای را به دست آورد که به اوج قدرت و محبوبیت خود رسیده است.

استقلال از سیطره غرب آرزوی سوزان و آتشین مردم جهان عرب بود. هیچ صدایی به اعتراض علیه آنان نمی‌شد هیچ حزبی نمی‌توانست از در مخالفت با آن در آید. اسرائیل که دست‌نشانده غرب در سرزمین عرب‌ها بود، از نظر آنها مظهر زنده امپریالیسم غربی بود. ناصر نخستین کسی بود که جرأت کرده بود غرب را به مبارزه بطلبد به همین دلیل نخستین هدف حملات غرب قرار گرفته بود (رودنسون، ۱۹۸۲: ۹۸). پس از این حوادث جایگاه ناصر بسیار ارتقا یافت و درخشش و نفوذ او حتی از مرزهای میهن عربی نیز فراتر رفت. فیدل کاسترو<sup>۲۹</sup> در ملاقاتی خطاب به ناصر گفت: «در سال ۱۹۵۶ وقتی ما در کوهستان‌های کوبا مشغول مبارزه با رژیم باتیستا بودیم لحظه‌هایی فرا می‌رسید که ناامید می‌شویم. اما وقتی می‌دیدیم که شما در برابر انگلیس‌ها و فرانسوی‌ها و اسرائیل مقاومت کردید و دنیا نیز در کنار شما ایستاد. ما نیز تصمیم به مقاومت گرفتیم و امیدوار شدیم که بر باتیستا ولو اینکه



مورد حمایت آمریکا بود. پیروز شویم» (شرابی، ۱۳۷۵: ۳۱). برای بریتانیا و فرانسه عملیات سوئز یک شکست کامل بود. ناصر همچنان با اعتبار و حیثیت بیشتر در مسند قدرت ابقا شد و کانال نیز در مالکیت مصر باقی ماند. این بحران نشان داد که فرانسه و انگلستان دیگر در خاورمیانه و دنیا، قدرت‌های بزرگ به شمار نمی‌آیند. اسرائیل هم گرچه به برخی از اهداف خود مانند تضعیف ارتش مصر و آزادی کشتی‌رانی در تنگه دست یافت اما با این اقدام خود را شریک جرم استعمارگران قرار داد و به دشمن اصلی خود یعنی ناصر کمک کرد تا شکست نظامی خود را به پیروزی سیاسی مبدل سازد. بحران سوئز یک پیروزی سیاسی برای شوروی و یک شکست بزرگ برای غربی‌ها بود و نفوذ مستقیم آنها را در منطقه جانشین نفوذ متحدان اروپایی آمریکا کرد.

صهیونیسم در زمانی شکل گرفت که وجدان دنیا رشد کرد و دیگر حاضر نبود حق تصرف و تسخیر خارجی را بپذیرد. جذب و تحلیل فرهنگی بین مردمان امکان‌پذیر است ولی اکنون هر ملتی به شدت به هویت ملی خود می‌چسبد. این حقیقتی است که کسی را قدرت آن نیست که علیه آن اقدام کند. صهیونیسم در دوران ناسیونالیسم پیدا شد و خود جلوه‌ای از این ناسیونالیسم بود. صهیونیسم در دوران فرو ریختن بنای استعمار به حیات خود ادامه داد. زمانی که مردمان جهان حاضر نبودند تسخیر و تصرف را قبول کنند و می‌جنگند تا هویت خود را حفظ کنند و استقلال خود را نگه دارند و یا اگر از دست رفته باشد باز ستانند.

یکپارچگی شگفت‌آور ملل عرب در برابر اسرائیل، به دلیل این واقعیت است که هیچ یک از عرب‌ها نمی‌تواند جنبه استعماری اشغال فلسطین را نادیده بگیرد. مبارزه آنها برای پس گرفتن خاک از دست رفته ملل عرب است خاکی از در نتیجه یک جریان استعماری غصب‌گردیده است (رودنسون، ۱۳۶۱: ۲۷۳). سیاست ناصر قریب ده سال پس از بحران کانال سوئز خودداری از درگیری نظامی با رژیم اشغالگر فلسطین بود. او عقیده داشت که قبل از تحقق وحدت اعراب نباید با آن رژیم نبرد تازه‌ای را آغاز کرد. در این زمان مصر تنگه تیران را که محل دریافت نیازمندی‌های نفتی اسرائیل بود مسدود کرد. فلسطینی‌ها نیز چند فقره عملیات چریکی در مرز اردن با اسرائیل انجام دادند. نیروهای سازمان ملل به درخواست مصر از منطقه سینا و شرم‌الشیخ (در مدخل خلیج عقبه) که در پی

جنگ دوم استقرار یافته بودند، خارج شدند و یک توافق‌نامه دفاعی بین اردن و جمهوری متحده عرب به امضاء رسید که اسرائیل را در محاصره قرار می‌داد. به این ترتیب زمینه‌های جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل آغاز گردید.

جنگ در ساعت ۷ صبح ۵ ژوئن ۱۹۶۷ با حملات شدید و غافل‌گیرانه هوایی اسرائیل به فرودگاه‌های مصر، سوریه و اردن و عراق آغاز شد و توانست در همان ساعات اولیه، نیروی هوایی این کشورها را از کار بیندازد. سپس نیروی زمینی ارتش یهود با پشتیبانی قوی نیروی هوایی که برتری یافته بود، طی مدت ۶ روز صحرای سینا، کرانه غربی رود اردن، نوار غزه، ارتفاعات جولان و شهر مهم قنیطره را به اشغال خود در آورد و بر تمامی بیت‌المقدس که تا قبل از آن یک شهر بین‌المللی محسوب می‌شود مسلط شد (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۸). در ۷ ژوئن نیروهای اسرائیل به کانال سوئز رسیده و شرم‌الشیخ را اشغال کردند. در این روز سوریه و مصر با اجرای آتش‌بس موافقت کردند و ناصر اعلام کرد که قصد کناره‌گیری از ریاست جمهوری را دارد. اما بر اثر فشار توده مردم که با استعفای او مخالفت کردند، استعفای خود را پس گرفت. در این جنگ اسرائیل قدرت برتر خود را در پاسداری از منافع غرب در منطقه عربی برای کشورهای غربی به اثبات رساند و از نظر نظامی به اهداف خود رسید و با کم شدن فاصله اسرائیل با پایتخت‌های کشورهای عربی (عمان، دمشق، قاهره) وضعیت ژئواستراتژیک این کشور بهبود یافت. با این شکست مفتضحانه سیر نزولی ناصرسیم آغاز گردید (صفا تاج، ۱۳۸۱: ۲۱۳).

### ۵- افول ناصرسیم

در تحلیل علل شکست ناصرسیم، باید گفت که برخی از آنها به خیانت‌ها و توطئه‌های قدرت‌های بزرگ جهانی برمی‌گردد، استعمارگرانی که از این جریان احساس خطر می‌کردند و آنهایی اسرائیل را به وجود آورده بودند و می‌خواستند آن را حفظ نمایند. دسته دیگر عوامل که منجر به عدم توفیق ناصر شد، وضعیت منطقه و به خصوص جهان عرب بود. حکومت‌های منطقه به خاطر وابستگی آنها همواره مشکل‌ساز بودند و از سیاست‌های ابرقدرت‌ها پیروی می‌کردند. امضای پیمان بغداد، تعادل سیاست بین اعراب را

به کلی بر هم زد. کمک نظامی غرب به عراق زیر عنوان متحد، رقبای دیرینش (مصر و سوریه و عربستان) را نگران می‌ساخت. رهبران مصر در اصل مخالف با وجود اتحاد منطقه‌ای نبودند بلکه می‌خواستند نقش اول آن را خود بر عهده داشته باشند. و هم‌چنین مخالف شرکت بریتانیا در این اتحاد بودند، در حالیکه غربی‌ها مصر را برای پیوستن به کانال سوئز تحت فشار قرار می‌دادند. جهان دو قطبی و رقابت بین دو ابرقدرت، حکومت‌های وابسته، دسیسه‌های استعمارگران پیر، تلاش‌های آنها برای به دست آوردن موقعیت گذشته پیدایش اسرائیل و حامیان آن، وجود حکومت‌های مرتجع منطقه که عامل سیاست‌های قدرت‌های بزرگ بودند و اختلاف‌ها و فرهنگ دیرینه اعراب و هر روز ایجاد جنبش عدم تعهد در این مجموعه و ایستادگی در مقابل قدرت‌ها، اشتباه‌ها و جاه‌طلبی‌های رهبران مصر و مشکلات داخلی این کشور هر روز بر پیچیدگی مسائل می‌افزود.

اقدام برای وحدت اعراب مقاومت‌های قابل ملاحظه‌ای را موجب گشت. به رغم زبان واحد، دین واحد، یاد بود امپراتوری‌های بزرگ اسلامی گذشته و نفرت عمومی از اسرائیل دنیای عرب نامتحد ماند. حکمرانان و ثروتمندان عرب نگران بودند که وحدت اعراب به قیمت از دست رفتن قدرت و ثروت آنها تمام می‌شود، حتی جانشان هم قربانی خواهد شد. کشورهای تولیدکننده نفت آمادگی چندانی برای سهم کردن همسایگان کمتر خوشبخت در درآمدهای خود نداشتند. به هر حال مهم‌ترین مانع اتحاد عرب این بود که کشورهای عرب از مسلط شدن مصر نگران بودند. حتی ناصر هم در آخرین سال‌های زندگی درک کرد که اتحاد اعراب هدفی دور دست است. از زمان مرگ او هیچ رهبر عرب دیگری از قدرت حیثیت لازم برای عملی کردن وحدت اعراب برخوردار نبوده است (پری، ۱۳۷۷: ۱۱۱۹). در این میان اشتباه‌ها و نقاط ضعف ناصر را هم نمی‌توان نادیده گرفت. ناصر با آنکه از سال ۱۹۵۶ قدرت قابل ملاحظه‌ای را از نظر جاذبیت کارزماتیک، چه در داخل و چه در خارج مصر در اختیار داشت اما تا حدودی به شیوه استالین عمل می‌کرد. او فقط طرفدارانی را قابل اعتماد می‌دانست که حاضر می‌شدند با آنها مانند مهره‌های بی‌اراده رفتار شود. ناصر در احساسات احاطه شده بود. احساساتی که رفتار و گفتار او را اسیر خود ساخته بود و از پی بردن او به واقعیات حاکم بر فضای منطقه خاورمیانه مانع می‌شد. نتیجه روند و احیاء

امپراتوری اموی به شکل دیگر بود و تنها بر عنصر «عرب» بودن تأکید داشت. غافل از اینکه اگر در دوران اموی و عباسی به غیر عرب ستم می‌شد و تحت استثمار بودند، اما آنچه به عنوان فرهنگ حاکم سلطه داشت و روحیه مسلمین را تابع اراده خود ساخته بود «فرهنگ اسلامی» بود. در تاریخ ما نام و نشانی از امپراتوری عرب نداشته و نداریم که ناصر می‌خواست آن را احیاء کند. ناصر برای اینکه نظام اجتماعی اقتصادی نیمه سوسیالیستی معمول در مصر را در سوریه پیاده کند، بدون در نظر گرفتن عدم آمادگی محیط اجتماعی - اخلاقی سوریه، برای اجرای سریع اصول سوسیالیستی دست به کار شد و لذا طبقات مختلف در سوریه یکباره دچار نگرانی شدند و شروع به موضع‌گیری کردند.

جنگ یمن هم به خاطر طولانی شدن آن سهم بزرگی در سقوط موقعیت مصر و موضع سیاسی ناصر داشت و علاوه بر لطمه‌های فراوان به مصر در دنیای عرب هم موجی از مخالفت با ناصر توسعه یافت و به خاطر حمایت آمریکا از عربستان در این ماجرا، از آمریکا فاصله گرفت و مجبور شد بیش از پیش به شوروی روی آورد. ناصر با اینکه بارها خیانت ملک حسین اردن را عملاً لمس کرده بود و وابستگی او به انگلستان بر همه آشکار بود، با این حال از او خواست تا نقش اساسی را در جبهه شرقی به عهده بگیرد و همیشه ارتش مخلوق اراده انگلستان را از اینکه در جنگ ۶۷ شرکت جسته بود مورد تحسین قرار می‌داد (یادگاری، ۱۳۶۲: ۲۴۶). ناصر در طی سال‌های ۶۷-۵۶ اقدام به تعلیم و تربیت دهها هزار فلسطینی و تشکیل یک ارتش کوچک از بین آنها نمود. در حالیکه در جنگ ۵۶ عملاً دید که در یورش و حشیانه سربازان اسرائیل به غزه هزاران فلسطینی غیر مسلح نابود می‌شوند و به تقاضای مکرر آنها و دایره بر داشتن اسلحه اعتنا نمی‌کرد. ارتش مصر که سال‌ها پیرامون قدرت کوبنده آن تبلیغ شده بودند از حیث تجهیزات جنگی کامل بود و نه از جهت تعلیمات و تربیت نظامی، و فرماندهان آن یا خائن بودند و یا بی‌لیاقت (یادگاری، ۱۳۶۲: ۲۴۵).

درصد افراد با سواد مصر به ۲۰٪ می‌رسید که بسیاری از آنها تحصیل کرده مدارس دینی بودند. یعنی دارای تفکر جامعه‌الازهر که به سبب کشتاری که ناصر از سران اخوان المسلمین کرده بود از او با انزجار زیاد یاد می‌کردند. احزاب سیاسی (پس از قلع و قمع شدن

احزاب مخالف رژیم) اعضایشان آموزش تشکیلاتی و سیاسی نداشتند و اذهان آنها نه آموزش ایدئولوژیک داشت و نه از هماهنگی و انسجام فکری و تشکیلاتی برخوردار بودند. پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی که تحت رهبری او حاصل شد با پیشرفت مشابهی در زمینه سیاسی توأم نگشت. او پاشاها و احزابی را که مدتها خون مردم را مکیده بودند سر به نیست کرد اما یک خود کامگی نظامی را جانشین آنها ساخت (ناتینگ، ۱۳۵۳: ۴۷۸). سرانجام ناصر در ژوئن ۱۹۶۷ بر اثر حملات کوبنده هواپیماهای اسرائیلی، رویای شیرین خود را نقش بر آب دید. ناصر و ناصریسم با شکست مصر در این جنگ به گورستان تاریخ سپرده شد. ناصر در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ بر اثر سکته قلبی درگذشت و با تشییع با شکوه مردم مصر به خاک سپرده شد. چگونگی درگذشت ناصر به زندگی سیاسی وی یک جنبه پرهیجان می‌بخشید. او مظهر استقلال مصر، توسعه اقتصادی، ملی کردن کانال سوئز، وحدت اعراب و همبستگی با فلسطینی‌ها علیه اسرائیل به شمار می‌آمد. در زمان مرگش نظامیان شوروی خیلی بیشتر و فعال‌تر از نظامیان انگلیسی در ۱۹۵۴ در مصر بودند. رشد اقتصادی از سال ۱۹۶۷ به کلی متوقف شده بود. قسمت زیادی از زیربنای صنعتی کشور به وسیله بمباران‌های اسرائیلی‌ها منهدم شده بود. کانال بسته بود و از سوئز و پورت سعید جز ویرانه‌ای باقی نمانده بود. اسرائیلی‌ها قسمتی از سرزمین مصر را اشغال کردند می‌توان تصور کرد که پیروزی‌های ابتدایی ناصر به او اعتماد مفرطی نسبت به لیاقت خویش داد در حالیکه موفقیت ۱۹۵۶ بیشتر معلول اتفاقات بود (درینیک، ۱۳۶۸: ۳۲۶).

### نتیجه‌گیری

جمال عبدالناصر از جمله رهبرانی بود که توانست با ایستادگی در برابر استعمار انگلیس، فرانسه و جانشین آنها در منطقه یعنی اسرائیل اشغالگر، ابهت آنها را بشکند و ثابت نمود که ایستادن در برابر ستمگران؛ هر چند سخت، اما امکان‌پذیر است. حرکتی که وی پایه‌گذار آن لقب گرفت ناصریسم بود که به عنوان یک جریان مهم در طی سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۰ نقش اصلی را در روند جریان‌های خاورمیانه ایفا نمود. این حرکت مؤلفه‌های مختلفی را به همراه داشت که از جمله آنها می‌توان به: استقلال مصر، توسعه اقتصادی، ملی کردن کانال

سوئز، اتحاد اعراب، تقابل با استعمار و امپریالیسم، شروع فعالیت‌های سیاسی وسیع در کشورهای عربی از جمله سوریه، عراق، لبنان، عربستان سعودی، یمن، آفرقا و در نهایت تقابل با اسرائیل اشغالگر اشاره نمود. اما این جریان در نهایت به علل مختلفی با شکست مواجه گردید. از جمله عواملی که باعث شکست ناصریسم شد می‌توان به خیانت‌ها و توطئه‌های قدرت‌های بزرگ جهانی اشاره کرد. استعمارگرانی که از این جریان مهم، احساس خطر می‌کردند. همچنین وضعیت منطقه و به خصوص جهان عرب از دیگر عواملی بود زمینه‌ساز شکست ناصریسم شد. چرا که کشورهای عربی به خاطر وابستگی به غرب، از سیاست‌های ابرقدرت‌ها پیروی می‌کردند و به نوعی مانع رشد و حرکت جریان ناصریسم بودند. از طرفی هم حکمرانان و ثروتمندان عرب نگران بودند که با ایجاد وحدت میان اعراب، قدرت و ثروت خود را از دست دهند. با همه این عوامل، کشورهای عربی از مسلط شدن مصر نیز نگران بودند و این مسئله به نوعی باعث ایجاد یک سد عظیم در برابر اتحاد اعراب و یکی از مهمترین موانع آن به شمار می‌رفت. گذشته از همه این عوامل، بسیاری از رفتارها و سیاست‌های غلط جمال عبدالناصر بود که در نهایت باعث شد ناصریسم به هدف نهایی خود نرسد. هر چند با تلاش‌های ناصر، کشور مصر شاهد پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی شایانی شد، اما به خاطر بعضی از عملکردهای نادرست ناصر، این پیشرفت‌ها با پیشرفت‌های مشابهی در زمینه سیاسی توأم نگشت و مانع ادامه حرکت جریان ناصریسم شد. در نهایت ناصر و مصر در ژوئن ۱۹۶۷ در برابر اسرائیل اشغالگر شکست خوردند و بدین ترتیب جریان ناصریسم به تاریخ پیوست.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- naserism
- 2- the middle east
- 3- Arabian Unification
- 4- egypt
- 5- arab world
- 6- jamal abdonaser
- 7- Israel
- 8- faroogh

- 9- free officers
- 10- anvar sadat
- 11- jeneral najib
- 12- ekhvano-almoslemin
- 13- vafd parti
- 14- suot o-alarab
- 15- ahmad said
- 16- al-ahram
- 17- hasanein heikal
- 18- national charter
- 19- non-allignment
- 20- mosko
- 21- marshal tito
- 22- javaher lael nehro
- 23- ahmad sukarno
- 24- bandog
- 25- malekfeisa
- 26- qasem
- 27- kamil shamon
- 28- abdollah salal
- 29- fidel castro

## فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- تاریخ جهان: تحول اندیشه، تمدن و فرهنگ جهان (۱۳۷۷)، نویسندگان تنودور اچ. فون لا و... [و دیگران]؛ زیر نظر ماروین پری؛ دبیز هوادار اندرسون؛ مترجم عبدالرحمن صدریه، تهران: فردوس.
- ۲- تکیه‌ای، مهدی (۱۳۷۵)، مصر، تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات.
- ۳- حسینی، مختار (۱۳۸۱)، برآورد استراتژیک مصر؛ نظارت و تدوین مؤسسه فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، تهران: ابرار معاصر تهران.
- ۴- خدوری، مجید (۱۳۶۶)، گرایش‌های سیاسی در جهان غرب؛ ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات.
- ۵- درنیک، ژان پیر (۱۳۶۸)، خاورمیانه در قرن بیستم؛ ترجمه فرنگیس اردلان، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۶- رشیدی، علی‌اکبر (۱۳۶۵)، جنبش عدم تعهد، تهران: سروش.



- ۷- رودنسون، ماکسیم (۱۳۶۱)، **اسرائیل و عرب**؛ ترجمه ابراهیم دانایی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۸- سلیمانی، محمدباقر (۱۳۷۹)، **بازیگران روند صلح خاورمیانه**، تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات.
- ۹- السیدسلیم، محمد (۱۳۷۶)، **سازمان کنفرانس اسلامی در جهان متغیر**؛ ترجمه حسن رضایی، تهران: وزارت امور خارجه، سازمان چاپ و انتشارات.
- ۱۰- شرابی، نظام (۱۳۷۵)، **آمریکا و اعراب**؛ ترجمه عباس عرب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، جلد اول.
- ۱۱- صفا تاج، مجید (۱۳۸۱)، **ماجرای فلسطین و اسرائیل**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۲- علی بابایی، غلامرضا (۱۳۶۹)، **فرهنگ علوم سیاسی**، تهران: شرکت نشر ویس.
- ۱۳- کدیور، جمیله (۱۳۷۳)، **مصر از زاویه‌ای دیگر**، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۴- کمپ، جفری (۱۳۷۸)، **جغرافیای استراتژیک خاورمیانه**؛ ترجمه مهدی حسینی متین تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۵- گرنویل، جان اشلی سومز (۱۳۷۸)، **تاریخ جهان در قرن بیستم**؛ ترجمه جمشید شیرازی، فضل الله جلوه، علی اصغر بهرام بیگی؛ زیر نظر هرمز همایون پور، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- ۱۶- منسفیلد، پیتر (۱۳۴۹)، **ناصر**؛ ترجمه محمدرضا جعفری، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۷- ناتینگ، آنتونی (۱۳۵۳)، **ناصر**؛ ترجمه عبدالله گله‌داری، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۸- نجاتی، غلامرضا (۱۳۵۱)، **جنبش‌های ملی مصر از محمدعلی تا جمال عبدالناصر**، تهران: انتشارات جهان آراء.
- ۱۹- یادگاری، عبدالصاحب (۱۳۶۲)، **سیاست و استعمار در خاورمیانه**، قم: کانون نشر اندیشه‌های اسلامی.